

پانن برگ: الہیات تاریخی

| آلن کالووی | مراد فرہادپور |

PANNENBERG: Historical Theology

| Allan Douglas Galloway | Morad Farhadpour |



www.ketab.ir

سرشناسه: گالووی، آلن داگلاس، ۱۹۲۰ - م. Galloway, Allan Douglas
عنوان و نام پدیدآور: پانن برگ: الهیات تاریخی / آلن گالووی؛ ترجمه مراد فرهادپور.

مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۹۷ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۰۶-۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Jesus: God and Man

یادداشت: چاپ قبلی: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۹۷۳ م. = [۱۳۵۲].

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: پانن برگ، ولفهارت، ۱۹۲۸ - م.

Pannenberg, Wolfhart

موضوع: پروتستان (مذهب) -- خداشناسی

Protestantism -- Theology

شناسه افزوده: فرهادپور، مراد، ۱۳۳۷ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ب۲ گ ۲ / BX۴۸۲۷

رده بندی دیویی: ۲۳۰/۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۹۰۱۹۵

www.ketab.ir

پایین برگ: الهیات تاریخی

آلن گالوی

ترجمه مراد فرهادپور

ویراستار: بابک بیات

نمونه خوان: فرشید گردمافی، مهرداد اصیل

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان

صفحه آرایی: آلا شوپز

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ اول، ۱۳۹۷ تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۰۶-۶۵-۴

|| Bidgol Publishing co. | |
| تصویرنگار |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷، تلفکس: ۲۸۴۲۱۷۱۸

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخررازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

bidgolpublishing.com

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۷	پیشگفتار مترجم
۳۳	مقدمه. زندگی و آثار
۳۵	فصل اول. انسان شناسی کلامی
۶۳	فصل دوم. وحی به مثابه تاریخ
۷۵	فصل سوم. ایمان و تاریخ
۹۳	فصل چهارم. پس زمینه آخرالزمانی عیسی و پیام او
۱۰۷	فصل پنجم. رخداد و معنای رستاخیز
۱۲۷	فصل ششم. مفهوم خدا نزد یهودیان و یونانیان
۱۴۳	فصل هفتم. تثلیث در توحید
۱۶۳	فصل هشتم. عیسی
۱۸۳	فصل نهم. نتیجه گیری
۱۹۳	منابع و مأخذ

پیشگفتار مترجم

از دو راه می‌توان با نام ولفهارت پانن برگ آشنا شد: از طریق مطالعه آثار مربوط به الهیات مسیحی - به ویژه الهیات پروتستان دهه ۱۹۶۰ به بعد - یا از راه گذر قرائت کتاب‌ها و مقالات مربوط به مبحث هرمنوتیک - به ویژه هرمنوتیک فلسفی متأثر از آرای هایدگر و گادامر.

کتاب حاضر به راه نخست تعلق دارد و می‌کوشد توصیفی فشرده و جامع از الهیات پانن برگ به دست دهد. این کتاب جزئی از «مجموعه متفکران دینی معاصر» است که هدف اصلی آن به گفته پروفسور ه. د. لوئیس، ویراستار کل مجموعه، ارائه ارزیابی و سنجشی انتقادی از آثار برخی متفکران دینی برجسته و بانفوذ روزگار ماست. طبیعتاً بخش مهمی از مطالب و مضامین کتاب‌های این مجموعه به بحث درباره مفاهیم، مناسک، اصول اعتقادی و آموزه‌های مسیحی اختصاص دارد. به دلیل نسبت خاص الهیات پروتستان با فلسفه عصر جدید، و پیوند هر دو آن‌ها با ذهنی‌گرایی، سنت تفکر دینی پروتستان رفته‌رفته از محتواهای مشخص و انضمامی آموزه‌های مسیحی دور گشته و به انتهای مختلف کوشیده است تا این محتواها را در نظام‌های فلسفی غیرتاریخی یا گفتارهای معنوی و دینی کلی‌گرا حل کند. برای بسیاری متألهان لیبرال قرن نوزدهم که از فلسفه و دیدگاه اخلاقی کانت الهام می‌گرفتند، محتوای انضمامی آموزه‌های سنتی مسیحیت در بسیاری موارد معرف خرافه‌پرستی

ضد عقلانی و موجب خجالت و شرمساری بود، در حالی که از دید اخلاق اگزیستانسیالیست آن‌ها، مسئله اصلی کشف معنای نمادین این آموزه‌ها در پس محتوا و شکل «اسطوره‌ای» آن‌ها بود. به دلیل سرشت تاریخی الهیات پانن برگ، کتاب حاضر در جهت عکس این گرایش عمومی حرکت می‌کند، و بی تردید این امر برای خواننده غیرمسیحی دشواری‌هایی به همراه خواهد داشت. در ترجمه فارسی تلاش شد تا با افزودن پانویس‌ها، حتی المقدور، از این دشواری‌ها کاسته شود. البته الهیات پانن برگ نیز یکسره در تاریخ خلاصه نمی‌شود و مؤلف کتاب نیز کوشیده است تا جنبه‌های فلسفی و متافیزیکی اندیشه او را برجسته سازد. در واقع، بسط توان‌های فلسفی نهفته در آرای کلامی پانن برگ و تأکید نهادن بر اهمیت و ضرورت کشف بنیادی متافیزیکی برای الهیات او حرف اصلی آلن گالووی و مهم‌ترین انتقاد او از پانن برگ است. البته این نکته که بعداً بدان خواهیم پرداخت، جای بحث بسیار دارد. در هر حال، درک درست دیدگاه و روش تاریخی پانن برگ، مستقل از فهم چگونگی اعمال این روش و نتایج حاصل از آن، ناممکن است. نباید از یاد برد که تفکر تاریخی پانن برگ نیز نظیر فلسفه تاریخی هگل، مستقیم و غیرمستقیم، ملهم از اندیشه و ایمان مسیحی است؛ پیوند دیالکتیکی الهیات و تاریخ حاکی از جدایی ناپذیر بودن این دو سویه متمایز در متن تفکر دینی است. از این‌ها گذشته، معنا و ارزش هرمنوتیک، نهایتاً در همدلی، همدردی و فهم دیگری خلاصه می‌شود. بنابراین، خواننده‌ای که جوایح حقیقت است، باید براهین کلامی پانن برگ در باب تثلیث و تجسد و... را، درست همانند براهین فلسفی او در باب هستی‌شناسی و معرفت و غیره، به دقت دنبال کند.

در یگانه پانویس فصل آخر کتاب، گالووی به سرعت و گذرا به این نکته اشاره می‌کند که سویه هرمنوتیکی اندیشه پانن برگ را صرفاً غیرمستقیم و ضمنی مورد بررسی قرار داده است، زیرا «تلخیص و توصیف موجز این جنبه از کار او بسیار دشوار است». نحوه بیان این نکته حاکی

از آن است که این عذر و بهانه حتی از دید خود او نیز چندان موّجه نیست. پرداختن به «جنبه هرمنوتیکی» الهیات پانن برگ - به ویژه تشریح موارد توافق و اختلاف نظر او با هرمنوتیک فلسفی گادامر - قدر مسلم می‌توانست به شناخت بهتر آرای پانن برگ یاری رساند. نادیده گرفتن این جنبه هرمنوتیکی یکی از عوامل مهم بروز خطاهایی است که در بخش پایانی این مقدمه بدان‌ها خواهیم پرداخت. موضع اصلی گالووی در مورد فقدان زیربنای متافیزیکی نیز عمیقاً متأثر از همین غفلت است. با این همه، نباید از یاد برد که کتاب حاضر جزئی از یک مجموعه است و در این‌گونه مجموعه‌ها معمولاً حجم کتاب و نحوه ارائه مطالب، از قبل بنا بر اهداف مجموعه و نیاز مخاطبان، تعیین می‌شود. به علاوه، کتاب در سال ۱۹۷۳، یعنی در ابتدای تحول موسوم به «چرخش هرمنوتیکی» و رواج مفاهیم و مباحث مربوط به هرمنوتیک، نوشته شده است. در ادامه این نوشته خواهیم کوشید تا با پرداختن به رابطه الهیات و هرمنوتیک و تحول تاریخی آن، این نقص را حتی المقدور جبران کنیم؛ هر چند که نادیده گرفتن محاسن کتاب گالووی در مقام توصیفی موجز و جذاب از الهیات پانن برگ که توانسته است در فضایی محدود، بخش اعظم استدلال و موضع کلامی او را با زبانی گویا و رسا بازسازی کند، عین بی‌انصافی است.

هرمنوتیک به لحاظ تاریخی دارای دو سرچشمه متمایز بود: یکی عرفی و دیگری دینی. در هر دو مورد، وجود فاصله تاریخی و نیاز به غلبه بر آن به قصد فهم متون متعلق به گذشته، توسل به هرمنوتیک را ضروری ساخت. برای عصر ژنسانس، مسئله اصلی قرأت و تفسیر و فهم متون به جامانده از عهد باستان و میراث فرهنگی یونان و روم بود. ظهور نهضت اصلاح دینی (رفرماسیون) نیز تفسیر و فهم کتاب مقدس را به مسئله و نیازی حاد بدل ساخت. بدین ترتیب، نیازها و علایق دینی و فرهنگی موجب شد تا از آغاز عصر جدید دو جریان با سنت هرمنوتیکی، یعنی هرمنوتیک کلامی و هرمنوتیک ادبی، به موازات و در کنار یکدیگر بسط و تحول یابند. به یقین این دو سنت در طول

زمان بارها به یکدیگر نزدیک شدند و در برخی نقاط نیز با هم تلاقی کردند - که احتمالاً آثار اراسموس را باید مهم‌ترین و شاخص‌ترین آن‌ها دانست. با این وجود، ترکیب آن‌ها در قالب نگرشی واحد، مستلزم بروز تحولاتی ژرف در ساختار فرهنگی اروپای مسیحی بود.

جدایی و استقلال کامل فلسفه از الهیات و تبدیل آن به گفتار نظری مسلط یا همان «پادشاه علوم» یکی از این تحولات بود. قدرت فلسفه از کارکرد وحدت‌بخش آن در مقام مهم‌ترین شکل خودآگاهی عصر جدید ناشی می‌شد. اکنون فلسفه گره‌گاه اصلی فرهنگ و معرف کلیت آن بود. فلسفه از زمان ظهور نظام دکارتی تا هنگام فروپاشی نظام هگلی و ظهور گفتارهای نظری جدید در هیئت علوم اجتماعی، این مقام را حفظ کرد. اما پیش‌فرض اصلی کارکرد وحدت‌بخش فلسفه تجزیه فرهنگ به قلمروهای مستقل و خودآیین بود: علم، سیاست، اقتصاد، هنر، دین، اخلاق و... هر یک راه خود را در پیش گرفتند. به دلایل بدیهی، این تحولات در کشورهای پروتستان زودتر و سریع‌تر رخ داد.

بنابراین، کاملاً طبیعی بود که شاخه‌های گوناگون هرمنوتیک، در اواخر قرن هجدهم، توسط متألهی پروتستان به نام شلایرماخرو تحت تأثیر آرای فیلسوفی پروتستان به نام امانوئل کانت، در قالب نگرشی واحد و منظم وحدت یابد.

رابطه شلایرماخرو کانت نخستین مورد از الگویی کلی در تحول الهیات است که تا امروز نیز دوام یافته است. پیوند بولتمان با هایدگر، و پانن برگ با گادامر، که در ادامه بحث به آن‌ها خواهیم پرداخت، از زمره دیگر نمونه‌های مهم کنش و واکنش میان الهیات و فلسفه‌اند. هرمنوتیک همواره مضمون و محتوای اصلی این پیوند متقابل بوده است، زیرا در سنت ادیان اهل کتاب، تقریباً همه مباحث کلامی و، به تعبیری، کل الهیات در تأویل و تفسیر متون (مقدس) خلاصه می‌شود. با این وصف، به‌رغم تلاش الهیات در شکل‌گیری هرمنوتیک و اهمیت هرمنوتیک در تحول الهیات، تقریباً همواره فلاسفه نوآوری‌ها و انقلاب‌های بنیانی در

عرضه تفکر هرمنوتیکی را آغاز کرده‌اند. تغییر این وضعیت و تبدیل الهیات به یکی از اعضای فعال خانواده علوم معنوی یا تاریخی یکی از اهداف مهم الهیات تاریخی پانن برگ بوده و، چنانچه خواهیم دید، او در حصول به این هدف تا حد زیادی موفق بوده است.

فلسفه کانت در نگاه نخست، هیچ شباهت یا سنخیتی با هرمنوتیک ندارد، ولی اگر توجه خود را به جوهر تاریخی اندیشه کانت معطوف کنیم، درخواهیم یافت که فلسفه کانت، هم از لحاظ صورت و هم از لحاظ محتوا، سرشتی هرمنوتیک دارد. و اگرچه این سرشت غالباً در آثار خود کانت پنهان، مخدوش و حتی سرکوب می‌شود، ولی تداوم و اهمیت و نفوذ فلسفه انتقادی اساساً معلول همین امر است.

یکی از کشفیات کانت، که ما هنوز همه پیامدهای آن را دریافته‌ایم، این بود که کل تجربه ما از جهان تماماً شبکه ظریف و پیچیده‌ای از مفاهیم است که اگر خواهیم به آن‌ها مفهومی مطلق بخشیم یا آن‌ها را به قلمرو وجود ناب انتقال دهیم، همگی به تناقضاتی رفع‌ناشدنی خواهند انجامید.^۱ (تأکید از من)

این توصیف جذاب از فلسفه کانت محتوای هرمنوتیکی آن را آشکار می‌کند. ولی از قضا، آن جنبه از فلسفه کانت که برای شلایرماخر مهم و جذاب می‌نمود، انقلاب کوپرنیکی و روش استعلایی کانت بود. کانت در عوض پرداختن به خود موضوعات (objects) یا اشیا و امور، توجه خویش را به شرایط و نوع شناخت آن‌ها معطوف کرد. بدین ترتیب،

۱. در کشور خود ما نیز طرح نظریه «قبض و بسط معرفت دینی» از سوی دکتر عبدالکریم سروش، به لحاظ تاریخی، نقطه شروع حرکت به سوی هرمنوتیک کلامی بوده است. حرکتی که آرا و آثار حجة الاسلام محمد مجتهد شبستری یکی از ثمرات آن است. البته در این مورد نیز مسئله اصلی شباهت ساختاری دو سنت با جریان فکری و همگرایی تاریخی آن‌هاست؛ این همگرایی جزئی از حیات تاریخی سنت‌های فکری است، و هیچ ربطی به خواست و سلیقه فردی اشخاص، یا توافق و ستیز آن‌ها ندارد.

۲. موریس مرلوپوتی، «اولویت ادراک و پیامدهای فلسفی آن»، مجله فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۷۵، ص ۱۳۴.

کانت تفکر را واداشت تا در خود تأمل و بازاندیشی کند. او با برداشتن گام نهایی به سوی ایدئالیسم استعلایی، اعلام کرد شرایط تحقق موضوعات آگاهی همان شرایط تحقق خودآگاهی است یا، به عبارت ساده‌تر، شرایط و پیش‌فرض‌های وجود همان شرایط و پیش‌فرض‌های معرفت است. نتایج منفی این حکم کانت عملاً فلسفه و کل تفکر را به معرفت‌شناسی تقلیل داد و هنوز هم ادامه دارد، ولی پرداختن به آن‌ها از حوصله بحث ما خارج است. روش استعلایی - انتقادی کانت به واقع انقلابی در تفکر فلسفی ایجاد کرد که اثرات آن از قلمرو فلسفه کانتی و نوکانتی بسی فراتر می‌رود. گذشته از موارد آشکاری چون هگل و شوپنهاور، بسیاری از استدلال‌های فلسفی نیچه و همچنین کل تراکتاتوس ویتگنشتاین مبتنی بر همین روش است. به قول ریکور، این روش گویای قرابت روح فلسفه کانتی با نگرش هرمنوتیکی است. کانت نشان داد که تصور ما از جهان تا چه حد متأثر از توانایی‌ها و محدودیت‌های عقل و ادراک ماست. تحت تأثیر نگرش انتقادی کانت، فلسفه با دیگر با فضیلت تواضع و فروتنی، که به واقع فضیلتی هرمنوتیکی است، آشنا شد.

شلایرماخر کوشید تا به شیوه‌ای کانتی، قواعد پیشینی و عام فهم متون را کشف و تدوین کند تا از این طریق، هرمنوتیک یا فن تأویل و تفسیر به علمی منظم و باقاعده بدل شود. او نیز در عوض پرداختن به خود متون و «مرتبط کردن قواعد تفسیر با مسئله تنوع متون و موضوعات نهفته در آن‌ها»، کوشید تا انواع گوناگون تفسیر را به نحوی صوری، یعنی با اتکا به مفهوم «روش واحد»، وحدت بخشد.

شلایرماخر در حوزه علمی چون لغت‌شناسی (فقه اللغة) و تأویل متن انقلابی به پا کرد. ولی بر خلاف کانت، که صرفاً می‌کوشید برای علوم طبیعی بنیانی فلسفی فراهم کند که این علوم هیچ‌گاه بدان نیاز نداشتند - زیرا قبلاً به اتکای قوانین نیوتن و روش ریاضی گالیله و دکارت وحدت یافته بودند و روز به روز نیز از فلسفه بی‌نیازتر می‌شدند - شلایرماخر فقط زمینه‌ای برای تلاش‌های بعدی کسانی

چون دیلتای فراهم کرد. در فاصله زمانی بین شلایرماخر و دیلتای انبوهی از گفتارهای نظری جدید پا به صحنه گذاشتند و هریک پس از طی مراحل سخت و آزمون‌های دشوار و به پا کردن طوفان‌های فرهنگی و ایدئولوژیک بسیار، در نهایت، مقام و منزلت علمی خویش را به اثبات رساندند. ولی برخلاف انتظار همگان، مسئله بدین جا ختم نشد. انتظار برای ظهور نیوتونی دیگر آغاز شد، ولی تلاش‌های گوناگون جهت وحدت بخشیدن به این گفتارهای جدید یکی پس از دیگری شکست خوردند و حتی نتوانستند نام واحدی برای این دسته از علوم (اجتماعی، انسانی، فرهنگی، تاریخی و...) مشخص کنند. تا آنجا که به هرمنوتیک کلامی شلایرماخر مربوط می‌شود، باید توجه داشت که او نیز همچون بسیاری از معاصرانش، از پیامدهای منفی فلسفه انتقادی کانت بی‌نصیب نمانده بود. فضای فرهنگی آن دوره متشکل از دو جریان اصلی بود: روشنگری و رمانتیسم. گذشته از یک استثنا بزرگ، یعنی هگل، هیچ یک از متفکران این دوره نتوانستند بر تضاد میان این دو جریان و اثرات مخرب آن غلبه کنند. فلسفه انتقادی کانت مهم‌ترین نماینده جریان اول محسوب می‌شود. شلایرماخر کوشید تا نواقص و کمبودهای دیدگاه کانت را با توسل به نگرش رمانتیک جبران کند. در نظر او، مهم‌ترین نقص دیدگاه کانت تفسیر غیرشخصی او از مفهوم ذهن، آفرینش معنا توسط ذهن، و فهم این معنا توسط ذهنی دیگر بود. بی‌تردید شلایرماخر به این نکته واقف بود که شیفتگی کانت نسبت به علوم طبیعی و معرفت عینی مانع تحقق ثمرات کشف او در مورد اهمیت تأمل و بازاندیشی شده است. ولی این تصور که تأکید نهادن بر ذهن و توسل به ذهنی‌گرایی راه غلبه بر عینی‌گرایی است، نه فقط غلط، بلکه نوعی نقض غرض است. زیرا ذهنی‌گرایی بنیاد و جوهر حقیقی همه صور عینی‌گرایی است. هرمنوتیک رمانتیک شلایرماخر، که خود نخستین نمونه ذهنی‌گرایی افراطی در قلمرو تفکر دینی و طلایه دار ستایش کی‌یرکگور از ذهنیت و درون‌گرایی است، هرگز نمی‌توانست «معایب» فلسفه کانتی را

رفع کند؛ تلاش او برای ترکیب علم و رمانتیسم یکی از گام‌های نخست حرکت فلسفه و علوم انسانی به سوی رایج‌ترین شکل تقلیل‌گرایی مدرن، یعنی پسیکولوژیسم یا اصالت روان‌شناسی بود.

همان‌طور که گفتیم، شلایرماخرزمنه را برای تلاش دیلتای در جهت وحدت‌بخشیدن به علوم تاریخی فراهم کرد. برای دیلتای نیز الگوی اصلی این وحدت عملکرد علوم طبیعی بر مبنای ایده روش واحد علمی بود. بدین منظور، لازم بود تا مبانی علمی معرفت تاریخی و رشته‌های وابسته بدان تعیین شود و سپس رشته‌هایی چون لغت‌شناسی و تأویل متن در علوم تاریخی ادغام گردند. کل مسئله در گرو تأسیس علم تاریخ بود و این تأسیس نیز اساساً در یک نکته خلاصه می‌شد: تدوین روش عام کسب معرفت عینی در قلمرو تاریخ. با توجه به گسترش معنای مقوله فهم توسط دیلتای و تعریض پرسش «فهم معنای متون» با پرسش «فهم معنای تاریخ و کل تجربه بشری» و قرائت و تفسیر صور گوناگون تجربه تاریخی به مثابه متون، اکنون واژه هرمنوتیک نیز صرفاً نامی بود برای روش تاریخی و مجموعه قواعد این روش. به رغم پیچیدگی و ظرافت تحلیل‌ها و صورت‌بندی‌های گوناگون دیلتای و معاصران نام‌دار وی - نظیر وبر، ریکرت، زیمل و غیره - از این روش و نیز سایه روشن‌های ناشی از صور گوناگون فلسفه نوکانتی و شمار انبوه گرایش‌های وابسته به «فلسفه حیات»، بخش اعظم محتوای این روش در همدلی روان‌شناختی خلاصه می‌شد. گریز یا طفره رفتن از پسیکولوژیسم ناممکن بود، زیرا ماهیت متافیزیکی این تلاش طولانی برای علمی‌کردن تاریخ چنین راه‌حلی را اقتضا می‌کرد. هدف یا غایت هرمنوتیک، کسب معرفت عینی نسبت به معناهای ذهنی بود؛ این امر وجه مشترک تاریخ و جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و بسیاری رشته‌های دیگر بود. در تمامی این موارد، عالم باید با استفاده از روش هرمنوتیکی، تجسم عینی معناها تولید شده اذهان دیگر را مورد تفسیر قرار دهد تا از این طریق، در نهایت، به فهم آن معانی نایل آید. البته این دیگری یا دیگران ممکن است گذشتگان

و اجداد خود مورخ یا مردمان متعلق به جوامع و فرهنگ‌های بیگانه یا دیگر اعضای جامعه باشند. در تمامی این موارد، همان ترکیب عینی‌گرایی و ذهنی‌گرایی که در هرمنوتیک رمانتیک شلایرماخر مشهود بود، تکرار می‌شود: تصور رمانتیک از آفرینش معنا توسط ذهن و عینیت یافتن آن در هیئت متون یا دیگر آفریده‌های فرهنگی، که حوادث تاریخی و رفتار فردی و جمعی را نیز شامل می‌شود، همراه با تصور پوزیتیویستی از معرفت عینی مبتنی بر اعمال روش علمی. از آنجا که مفهوم ذهن یا سوژه، چه در دیدگاه کانتی و چه در دیدگاه رمانتیک، استوار بر همان مفهوم انتزاعی سنت تفکر متافیزیکی است، و در این سنت نیز اثبات وجود اذهان دیگر و غلبه بر تنها - خودی (solipsism) همواره مسئله‌آفرین بوده است، توسل به «همدلی روان‌شناختی»، یا هرترفندی نظیر آن، امری اجتناب‌ناپذیر است. مهم‌ترین تفاوت هرمنوتیک شلایرماخر و دیلتای به الهیات مربوط می‌شود. نزد شلایرماخر دین یا احساس دینی هنوز نقشی بنیادین داشت، اما از نظر دیلتای تجربه دینی صرفاً یکی از ابعاد بی‌شمار تجربه تاریخی آدمی است که همگی معنا و ارزشی نسبی دارند. احتمالاً گرایش دیلتای به «فلسفه حیات» در پایان عمرش تلاشی بوده است برای دستیابی به نوعی وحدت عرفانی و «آری‌گفتن» به همه ابعاد و سویه‌های مختلف زندگی بشری. ذهنی‌گرایی رمانتیک شلایرماخر احتمالاً در آغاز عامل مؤثری در جذب نخبگان فرهنگی و رواج نوع خاصی از ایمان مسیحی میان هنرمندان و شاعران بوده. اما تا آنجا که به الهیات مربوط می‌شود، تبدیل هرمنوتیک به روش عام علوم تاریخی نتیجه‌ای جز انفعال، عزلت‌گرایی، شرمساری و سازش‌کاری در پی نداشته است. به‌رغم کنار نهادن و حذف محتوای تاریخی ایمان مسیحی و محدود ساختن قلمرو اعتقادات مسیحی به حداقل ممکن برای پرهیز از هرگونه درگیری با «جهان بینی علمی»، الهیات لیبرال اساساً نوعی شبه‌علم بود که نه فقط بنیاد وحدت‌بخش فرهنگ زمان خود محسوب نمی‌شد، بلکه از مشارکت خلاق و انتقادی در این فرهنگ نیز بی‌بهره بود.